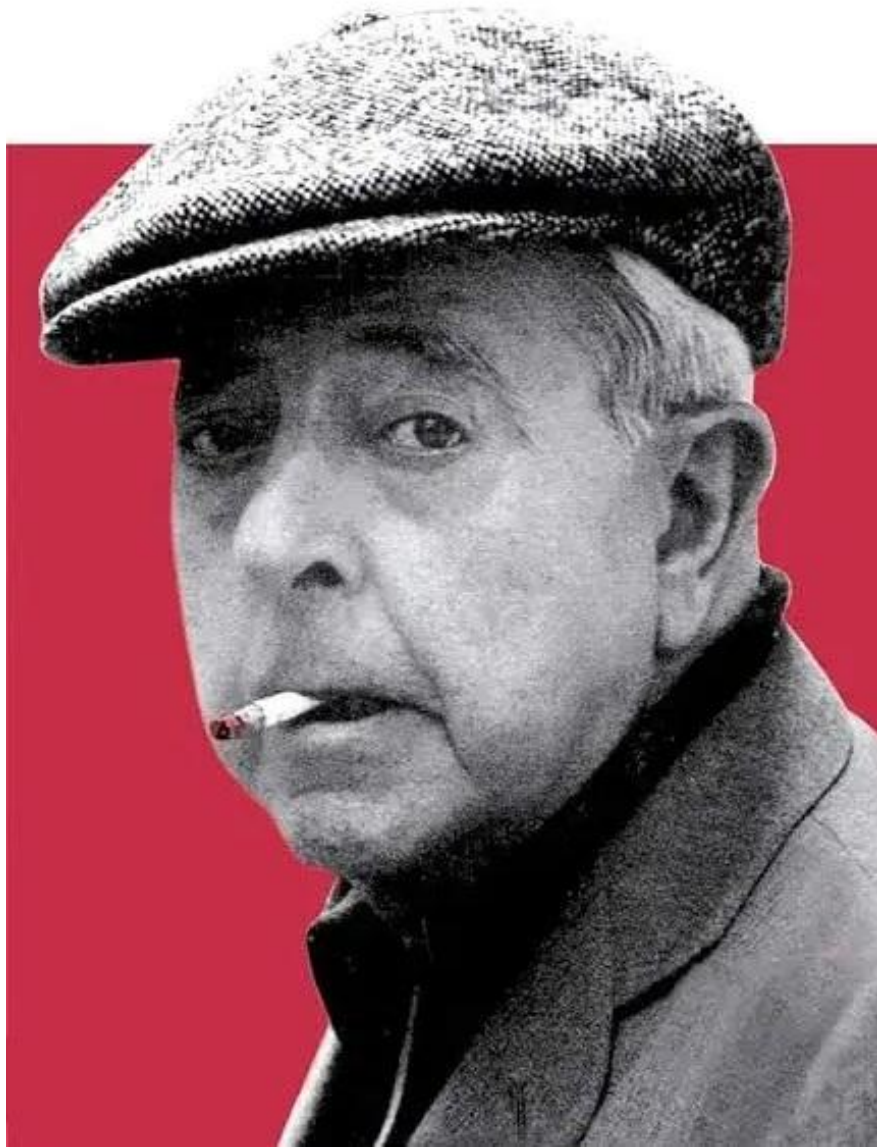




بازگشت به خانه

ژاک پرهور

برگردان مهدی فتوحی

∴



fold-era.com

بازگشت به خانه

ژاک پره‌ور

برگردان مهدی فتوحی



به‌رغم استثناء‌های بی‌شماری که قاعده را مخدوش می‌کنند، هرچه پیرتر شوی، بهتر می‌شوی. وقتی روشنفکری، در بازگشت از کچل‌آباد و از سفر طولانی‌اش به بین‌المکثین، در مهی از خاطرات باز می‌گردد به سوی نی‌قلیان‌های فکوریش، و قطعاً به مذاق زنش خوش نمی‌آید که از مدت‌ها قبل گمان می‌کرده بیوه شده، پدر و مادر و خویشان دیگر را به گریه وامی‌دارد و از خوش اقبالی بسیار، بچه‌ها را به خنده می‌اندازد.

ترانه‌ی بچه‌ها:

ترسناکه باباجونمون

می‌کنه اون دیوونه‌مون

توضیح می‌ده همه چی رو

حالیش می‌شه همه چی رو

از من فرزتره باباجونم

خودم همه چی رو می‌دونم

پدر: ساکت بچه‌ها! ... باباتون از سه دور گرد جهان ایده‌ها گشتن میاد، بهتون دستور می‌دم ساکت باشین و گوش بدین بهش.

بچه‌ها: پس دیگه آواز نمی‌شه خوند...

پدر: ساکت. در غیبت من شما دنیا رو خیلی سهل گرفتین. قبل از هر چیز بهم جواب بدین... می‌خوام حساب کار دستم بیاد که دروس خیلی ابتدایی و

اساسی چیزها رو فراموش کردین یا نه؟ خدا چیه؟

بچه‌ها (یکصدا): آقای بی‌شاخ و دُمیه که داره کنار آتیش چیق می‌کشه.

پدر: آه! (بعد سازشکارانه): لااقل یکی از ترانه‌هایی رو که به بقیه ترجیح می‌دادین که یادتونه؟

بچه‌ها (بدون این که از آن‌ها بخواهند):

کلفت‌تر از چوب کبریت نیس

ابول مسیح مهربون

به درد شاش می‌خوره اون

زنده بادا دول این مسیح

پدر: اوه! (از شدت خشم بنفش می‌شود).

بچه‌ها (برای این که بهتر خودنمایی کنند): تازه اینو هم یادمونه.

مسیح کوچولو

می‌رفت مدرسه

صلیبو رو دوشش می‌کشید

وقتی درسشو

خوب می‌فهمید

یه آب نبات
جایزه می‌گرفت
یه سیب شیرین
تا بذارن توی دهنش
یا یه دسته گل
تا بذارنش روی دلش

ترجیع‌بند:
و واسه‌ی تو، واسه‌ی منه،
که مسیح روی صلیب می‌میره.
پدر: بالاخره!



تکیه‌ی ناجور

استاد: دانش‌آموز هملت!
دانش‌آموز هملت (برجهیده): هاه؟... چی؟... ببخشید... چی شده؟... چیه؟...
استاد (ناراضی): شما نمی‌تونین مثل بقیه بگین "حاضر"؟ هیچ معنی نداره. شما هنوز هم تو ابرها سیر می‌کنین.
دانش‌آموز هملت: بودن یا نبودن در میانه‌ی ابرها.
استاد: بشه. قصه‌بافی دیگه کافیه. ازتون فقط می‌خوام مثل بقیه فعل بودن رو برام صرف کنین.
دانش‌آموز هملت: TO BE.....
استاد: به زبان فرانسه لطفاً! مثل بقیه.
دانش‌آموز هملت: باشه. استاد. (صرف می‌کند). من هستم یا نیستم. تو هستی یا نیستی. او هست یا نیست. ما هستیم یا نیستیم...
استاد: (فوق‌العاده ناراضی): این شمايید که نیستید دوست بدبخت من!
دانش‌آموز هملت: درست همین‌طوره جناب استاد!
من هستم اونجا که نیستم. یا به عبارت بهتر "بودن بدان‌جا که نبودن". این هم می‌تواند پرسمان باشد.



fold-era.com